

پذیرای ولایت شرعی فقیه باشند، تنه به تنه ولایت فقیه زده اند. چنین مردمی را نباید هر مردمی پنداشت، بلکه مردمی هستند که به رهایی، به یک عقلانیت خاص، به یک رشد، به حق پذیری و حق شناسی شرعی رسیده اند و حششان رامی فهمند؛ بنابراین ولی فقیه یا دولتمردان نمی توانند خیلی راحت مثل یک مشت خمیر با مردم برخورد کنند. این مردم اوج عقلانیت هستند. زمانی بعد از این که جایی بحثی داشتیم، یک کسی گفت پس منظور شما از ولایت فقیه، ولایت صغار یا اطفال است. گفتم شما ولایت فقیه را نفهمیده اید. اگر امام می گوید که ولایت فقیه یک «امر عقلی» است، به این معناست که عقل باید به یک درجه ای از رشد برسد که پی به ولایت فقیه ببرد، حال وقتی نظام مستقر شد یعنی عقل تعطیل شود؟ در حالی که تازه اول «فوران عقل» است. اگر چیزی به پشتوانه عقل روی کار آمده، به این معناست که عقل تعطیل گردد؟ خیر؛ تازه عقل به باور به یک «نظام شرعی» رسیده است. مگر چنین جامعه ای می تواند در راستای مشارکت عمومی، هیچ وظیفه ای نسبت به امر به معروف و نهی از منکر و نظارت بر حاکمان و دولتمردان نداشته باشد؟ آن مقدمه، بستر ساز آن ذی المقدمه است. ذی المقدمه، فوران عقل است. مقدمه در واقع آن شروع اندیشه ورزی و تعقل برای رسیدن به یک نظام حکمرانی مطلوب است. تازه آغاز فوران عقل است. متأسفانه نگاه های قشری مآبانه و بی مایه ای که گاه به نام دین شکل می گیرد، درک نمی کند که مگر می شود شما برای انسان حقی قائل نباشید، برای یک نظام، جمهوریت و عدالت قائل نشوید ولی دم از اسلامیت آن نظام برزید؟ من نظام اسلامی ای که به مردم توجه نداشته باشد رانمی فهمم، مثل این است که بگوییم اسلام هیچ نسبتی با مردم و حق مردم ندارد. اسلامی را که به عدالت توجه نداشته باشد نمی فهمم.

اگر بخواهم با قطع نظر از این بحث های پیچیده، در خصوص جمهوری اسلامی سخن بگویم، خواهم گفت جمهوری برمی گردد به استقرار یک نظام، برمی گردد به حقوق مردم، هم معطوف به شریعت آن و هم ناظر به مقبولیت و نظارت آن. بحث اسلامیت آن به چه برمی گردد؟ اگر بخواهم در اینجا خلاصه بحث کنم، در این زمینه و زمان خاص، می گویم به عدالت آن.

### جمهوری را گفتید، اسلامی را هم گفتید؛ اما نسبت آن با آزادی چه هست؟

اتفاقاً اعطای آزادی به عنوان یک «موهبت اسلامی» مطرح است. شما نمی توانید با سلب آزادی مردم راه هدایت کنید. «وَلَوْ سَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْفِرُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا تُمُؤْمِنِينَ»، یعنی با اکراه می خواهید مردم را مؤمن کنید؟ پس اختیارشان چه می شود؟ همان چیزی که گفتیم «خیر وجودی» انسان است.

### جایی به صدر الاستناد کردید که انسان جبراً مختار است.

بله. یک جامعه شناس سیاسی در تعریف قدرت، بیان تأمل برانگیز و زیبایی دارد. به عنوان یک تعریف رادیکال می گوید قدرت یعنی «الف» بر خلاف منافع واقعی «ب» اعمال اراده کند. این تعریف رادیکال قدرت است. «الف» بر خلاف منافع واقعی «ب» اعمال قدرت کند، یعنی اگر «الف» اعمال قدرت نمی کرد، «ب» کار دیگری می کرد. او در این تعریف به «منافع واقعی» اشاره کرده است. حال این سؤال قابل طرح است که اگر «الف» نه بر خلاف، که در جهت منافع واقعی «ب» اعمال قدرت کند، باز قدرت ورزی او محل اشکال است؟ می گوید باز هم اشکال دارد. می دانید چرا؟ چون «ب» یک منفعتی هم در آزادی دارد. حتی در جهت منافع واقعی او هم حق ندارد زور به کار ببرید، چون او یک سهم و منفعتی در آزادی اش دارد. می توانید ارشاد کنید، می توانید آگاهی بخشی کنید ولی نمی توانید زور او را به هر جایی که مثبت و متعالی می دانید هل بدهید و بکشانید. مسئله اختیار و انتخاب است. نباید مسئولیت پذیری انسان منتفی شود؛ و الا جوابگو نمی تواند باشد، دیگر انسان نیست و ارزش ندارد.

اگر بگویید تا کنون نسبت حق را با جمهوریت گفتید، انتقاد را گفتید، مردم سالاری را گفتید، مشارکت را گفتید، نظارت را گفتید، شریعت آن را گفتید، مقبولیت آن را گفتید، اسلامیت را هم به عدالت تأویل بردید و تعبیر کردید، اما در اینجا آزادی چه می شود؟ پاسخ خواهم داد که آزادی هم یکی از موهبت های الهی و اسلامی است و برای خودش یک حق است. البته آن هم برای خود قیودی دارد. الهی است، یعنی با اختیار انسان گره خورده، با ذات انسان گره خورده است. اگر شما آزادی را